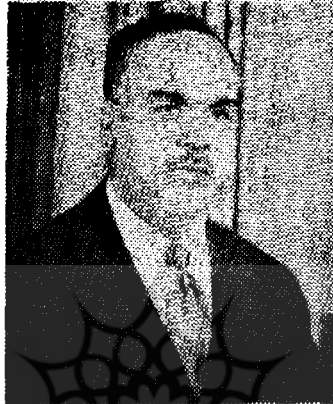


محمد حسین گلچین

ساری

مسابقه ادبی

«مادر داناست کو فرزند دانا پرورد»



شهر زیبای ساری در حوزه شمالی ایران از دیر باز جایگاه شاعران
فاضل و گویندگان چیره دستی بوده که خوانندگان دانشمند ارمغان با آثار
نظمی و نثری ایشان آشنائی دارند.

یکی از گویندگان توانای آندیار آقای محمد حسین گلچین میباشد که
بحکم ادب دوستی ارمغان رایار و در انجام دادن کارهای مربوط بمشترکان
شهرستان ساری ما را دستیار بوده اند.

چندی قبل در آن شهرستان مسابقه ادبی تحت عنوان (نقش زن در خانواده)
از طرف اداره فرهنگ و هنر استان مازندران بعمل آمد که بتصدیق کمیته شعر
و ادب وزارت فرهنگ و هنر در تاریخ ۲۰/۱۲/۵۳ شعر آقای گلچین در مقام اول
شناخته شد و جایزه ای که تعیین گردیده بود بوی اهدا گردید. اینک شعر ایشان:

دوش بین چند تن صاحب نظر در محفلی
از زن و از مرد کشور در میان آمد سخن
آن یکی داد سخن در داد در توصیف مرد
و آن دگر در معانی سفت در تعریف زن
هر کدامین را کلامی نغز بود و دلشین
راح روح و رامش دل تاب و توش جان و تن
خواستند از من بعنوان حریف ثالثی
تا کمیت طبع را جولان دهم در انجمن
امثال امرشان چون بود واجب لاجرم
توسن طبع روان انگیختم در تاختن
* * *

مرد و زن در زندگی همدوش و همکار همند
لازم و ملزوم هم چون تن میان پیرهن
مرد گردد رنجه گر در زیر بار زندگی
در ضمیر زن فزونتر رنجه میسازد وطن
زن مقدم در درون خانه بر مرد است و نیست
بیگمان در پیش هر صاحب نظر جای سخن
از فروغ روی زن پر نور باشد زندگی
خانه بی زن گر جنان باشد یودبیت الحزن
زن انیس و زن ندیم و دستیاری مهربان
زن مدیر است و معین و مستشاری مؤتمن

نیم لفظ (زنده) باشد زن و گرنه زندگی

بی ثبات و بی بقا پر خوف و پروهم است و ظن (۱)

مادر داناست کو فرزند دانا پرورد

آری آری طفل گیرد خوی مام خویشتن

سالها زن بود در بند سیه بختی اسیر

زندگی میکرد در چادر چو مرده در کفن

لیک زن امروز آزاد است و دور از قید و بند

در طرین خدمت میهن بنوعی گامزن

گه وکیل مجلس شورا ست گاهی در سنا

گاهی اندر کسوت سربازی آراید بدن

گه دبیر و گه وزیر و گه مشیر و گه مشار

صدر آرا بزم را و رزم را چون تهمتن

تا که کد بانوی خانه زن شد و خانه خدا

خانه باشد جنت لمأوی به طیب و زیب و فن

تیره شام جهل زن اکنون مبدل شد به روز

حسن دانش تو امان با بخت و اقبال حسن

تحت فرمان خدیو کشور جسم (پهلوی)

شاه با دانش قرین و با کیاست مقتدرن

آریامهر آن شهنشاهی که ایران شد از او

صاحب بخت جوان بر رغم ایام کهن

(۱) - اشاره باین بیت از استاد فقید وحید دستگردی است:

از آن در (زنده) شد زن نیم اول که بی زن زندگی باشد معطل

زن هم از یمن شکوفان زمان انقلاب

بهرور گردید و شد بر اوج رفعت مستکن

تازن و مردند و موجودات - باقی در زمین

شهریار ما سلامت باد زافات زمن

عبدالرضا بهرامیان (رامین)

دید و رفت

بر سرشک گرم من آن بیوفا خندید و رفت

در میان موج خون مارا سراپا دید و رفت

گفته بودم روی ماهش را مگر بینم بخواب

نیمه شب موج خیالش از برم رقصید و رفت

آن پریرو همچو ماهی از حجاب ابرها فرسختی

بر شب تاریک عمرم لحظه‌ای تابید و رفت

همچو موجی کز دل دریا به ساحل رو کند

رشته الفت ز ما دریا دلان ببرید و رفت

قدر رامین را کسی شناخت از اهل نظر

گر چه عمری در گلستان سخن نالید و رفت